

استان پاریزی از زبان خودش

ده فرسنگ شمال سیرجان

حسام الدین اسلاملو

گزارش

نگین شهر قصد دارد هر شماره به مرور زندگی یکی از مشاهیر سیرجان بپردازد تا آشنایی همشهریان با بخش سیرجان‌نشین قصه‌ی زندگی کسانی که زاده و بزرگ شده‌ی شهرستان سیرجان بودند و مدارج ترقی را در جهان علم و فرهنگ و ادب و هنر طی نمودند، بیشتر گردد. این شماره سراغ زنده یاد استاد باستانی پاریزی رفتیم و از متنی که نوشته‌ی خود ایشان بود بهره بردیم که باهم می‌خوانیم:

آن‌طور که در شناسنامه من آمده، در سوم دی‌ماه ۱۳۰۴ ش/۲۴ دسامبر ۱۹۲۵م. متولد شده‌ام - شناسنامه سه چهار سال بعد از تولد من صادر شده - ولی چون پدرم مرد باسوادی بود و ایام تولد بچه‌ها را در ذهن داشت - و فاصله هم چندان زیاد نیست - باید همین تاریخ درست باشد.

در کوهستان پاریز - متولد شده‌ام - پاریز دهکده کوچکی است در ده فرسنگ شمال سیرجان، و ۱۳ فرسنگ جنوب رفسنجان.

سال ۱۳۰۹ ش/۱۹۳۰م. پدرم مرحوم حاج آخوند پاریزی که در کسوت روحانی بود - به جای مرحوم آقا علی پولادی - که اصلاً کرمانی بود و به پاریز آمده مدیر مدرسه شده بود - به مدیریت مدرسه انتخاب شد - و همان روزهای اول دست مرا گرفت و همراه خود به مدرسه برد و تحویل اکبر فراش داد.

مدرسه پاریز آن روزها در خانه شیخ محمدحسن در جنوب رودخانه پاریز بر فراز تپه ای قرار داشت. این خانه را بدین جهت شیخ محمدحسینی می‌گفتند که متعلق بوده است به مرحوم شیخ محمدحسن زیدآبادی معروف به نبی السارقین. او تابستانها را از زیدآباد به پاریز می‌آمد و با اقوام خود در دهات اطراف - از جمله تیتو می‌گذراند. خانه چند اطاق شرقی غربی داشت که کلاسها بودند و یک ته‌گاه که محل بازی و ورزش بچه‌ها بود.

در ماه اسفند و چند روزی از فروردین که معمولاً در سالهای آب سال، رودخانه پاریز جاری می‌شد - نجارها یک پل چوبی روی رودخانه می‌زدند و بچه‌های طرف شمال ده که اکثریت داشتند از روی پل گذشته به مدرسه می‌آمدند. من الفبای سال‌های اول را در همین مدرسه شیخ محمدحسینی آموختم. نوه پیغمبر دزدان، مرحوم جلال پیغمبرزاده - که نام فامیلش، در شناسنامه اش بود - در همین مدرسه هم کلاس من بود.

قضای روزگار است مقدّر بود که مخلص هیچ میدان پاریزی، ده دوازده سال بعد، نخستین کتاب خودم را با تیتو «آثار پیغمبر دزدان» در ۱۳۲۴ ش/۱۹۴۵م. در کرمان منتشر کنم - در حالی که دانش آموز دانشسرای مقدماتی کرمان بودم. چنان می‌نماید که معلم تقدیر، الفبا را در مدرسه شیخ محمدحسن نبی السارقین بر دهان من نهاد، لوح و قلم در پیش من گذاشته بود تا یک روزی، مجموعه نامه‌های همان مرد را به چاپ برسانم - کتابی که تا امروز - بعد از شصت سال - هفده بار چاپ شده - بدون آنکه جایی تبلیغی برای آن شده باشد.

هرکه منعم کند از عشق و ملامت گوید

تا ندیده است ترا، بر من اش انکاری هست

اما چرا من به مطبوعات علاقه پیدا کردم؟

پیش از آن که سر و کار با روزنامه‌ها و مطبوعات پیدا کنم، در همان پاریز، با دیدن بعضی جرائد و مجلات، مثل آینده و مهر و حبل‌المتین، ذوق نویسندگی در من فراهم می‌آمد. باید عرض کنم که پدرم که قبل از معلمی - روضه خوان و خطیب خوش کلامی بوده، ایام محرم و رمضان را در سیرجان و زیدآباد به وعظ می‌گذراند.

یک مرد فاضل نام‌دار در اوایل کودتای ۱۲۹۹ ش/۱۹۲۱م. حاکم سیرجان بوده - اصلاً نائینی و به نام مرحوم محمودخان طباطبائی، معروف به ثقة‌السلطنه. این مرد از روشنفکران روزگار بعد از مشروطیت است. مجلات داخلی و خارجی در آن روزگار برای او در سیرجان می‌رسیده است، و او بسیاری از آنها را در اختیار پدرم می‌نهاد و به پاریز می‌فرستاده، از آنجمله یک سال حبل‌المتین را به طور کامل به پاریز فرستاده بود که بعضی شماره‌های آن هنوز در اختیار من هست.

در باب ثقة‌السلطنه من باید یک وقت مطلب مفصل تری به دلالتی بنویسم. این مرد اهل کمال و ذوق و خوش قلم بود و برخلاف ضرب‌المثل رایج که بعضی به طعنه می‌گویند: «نائینی بد خط خوش جنس وجود ندارد»، این مرد در عین خوش خطی یکی از نجیب‌ترین و کارآمدترین اولیای دولتی بوده است که هشتاد سال پیش سهم سیرجان شده، و من چند نمونه نامه‌های او را خطاب به مرحوم شیخ‌الملک سیرجانی - که او نیز از رجال بزرگ صدر مشروطیت است (هشت‌اله فت، ص ۲۵۵) دیده‌ام و کاش کمک می‌کرد دهباشی و یکی از آن نامه‌ها را محض نمونه درج می‌کرد - که حاوی عنوان حکومت پاریز هم هست.

پسر او محمدعلی خان نایب‌الحکومه نیز بسیار خوش خط، و یکی از نقاشان بی‌نظیر ایران بود که تصویری از سر حضرت حسین براساس نمونه قدیم ترسیم کرده که خود شاهکار بود، و من آن را در چاپ‌های اولیه خاتون هفت قلعه چاپ کرده‌ام.

کاش، استاد مکرم جناب آقای دکتر جلالی نائینی نویسنده نامدار - تا قلمش حرکتی می‌کند و حافظه اش از کار نیفتاده است - شمه‌ای از احوال خانواده بزرگ ثقة‌السلطنه که عنوان طباطبائی نائینی دارد - و شنیده‌ام که نوه‌های او فامیل فاطمی گرفته بوده‌اند - می‌نوشتند - کاش یاد خیری ازین رجل گمنام نائینی می‌کرد.

پس یک دلیل این بود که بعضی مجلات و روزنامه‌ها توسط ثقة‌السلطنه به پدرم داده شده بود - و اینها برای من که بعدها با قلم و کتاب آشنا شده بودم - یک مشوّق مهم به شمار می‌رفت.

علاوه بر آن، یک قرائت‌خانه در پاریز بود که مرحوم میرزا حسین صفاری به یاد برادرش میرزا غلامحسین در پاریز تأسیس کرده بود، و بسیاری از کتب و مجلات - مثلاً کاوه برلن، یا گلستان و بهارستان و استخر شیراز یا عالم‌نسون به این مرکز می‌رسید، و من با وجود حدیث سن بسیاری از آنها